

بحران سرمایه داری و نیروی کار

علیرضا تقفی

پنجشنبه شانزدهم آبان ۱۳۸۷

سرمایه داری بار دیگر در بحران قرار گرفته است. گرچه بحران‌های سرمایه داری نزدیک به ۱۵۰ سال است که هر از چند گاه ظاهر می‌شود. اما در میان بحران‌ها چند بحران برجسته وجود داشته است که کل نظام سرمایه داری را به چالش کشیده است. بحران‌های عظیم ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲ آنچنان بنیان سرمایه داری را به مخاطره انداخت که منجر به جنگ جهانی اول شد و سلطه سرمایه داری به سختی به چالش کشیده شد و بحران سال‌های ۱۹۲۹-۳۳ آنچنان اساس سرمایه داری را در معرض نابودی قرار داده بود که برای غلبه بر آن جنگ جهانی در مقیاس کره زمین لازم بود تا از بحران بیرون بیاید. بنا به گفته نظریه پردازان خود سرمایه داری بحران کنونی آن چنان عمیق و گسترده است که تنها با بحران‌های قبل از جنگ جهانی قابل مقایسه است. از جنگ جهانی دوم تا به حال چندین بار سرمایه داری دچار بحران‌های خفیف تری شده است. بحران سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۷۳، ۱۹۸۹، ۱۹۹۸ و هر یک به نوعی گریبان سرمایه داری را گرفته است. در هر یک از این بحران‌ها که با رکود بازار سهام و سقوط بازار مالی آغاز می‌شد اغلب چند کشور و یا یک منطقه از جهان تحت تسلط سرمایه داری را در بر می‌گرفت اما با ورود نهادهای بین‌المللی سرمایه داری نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و تزریق پول و سرمایه‌گذاری جدید بحران‌ها تخفیف می‌یافت.

بحران ۱۹۷۳ بطور عمده کشورهای متروپل و بخصوص آمریکا را دربر گرفت. در این بحران که با تحریم نفتی آمریکا از طرف اعراب در جنگ میان اعراب و اسرائیل آغاز شد دلار آمریکا اعتبار خود را از دست داد و به دنبال آن ماشین جنگی آمریکا در ویتنام از کار افتاد و بحران بازار بورس و صنایع آمریکا را دربر گرفت. تقابل با این بحران صدور هر چه بیشتر سرمایه بود که این بار نه تنها کشورهای آسیب دیده از جنگ که کشورهای پیرامونی و به طور عمده کشورهای جنوب شرقی آسیا و آمریکای لاتین را در بر می‌گرفت.

رشد و گسترش کشورهای جنوب شرقی آسیا محصول مقابله با همین بحران بود. هم چنین شدت گرفتن جنگ‌های خاور میانه جنگ ایران و عراق لبنان. به دنبال حذف آثار این بحران و گشودن بازارهای جدید بود.

در بحران ۱۹۹۸ که بطور عمده کشورهای جنوب شرقی آسیا را در بر گرفت بازار بورس سقوط کرد صنایع منطقه جنوب شرقی آسیا، یعنی آندونزی کره جنوبی مالزی و سنگاپور... تعطیل شد نیمی از کارگران بیکار شدند اما به کشورهای متروپل سرمایه داری آسیایی نرسید. با تزریق پول، یعنی همان نسخه دائمی سرمایه داری برای نجات از بحران و وارد شدن صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اقتصاد این کشورها دوباره به راه افتاد.

در هر یک از بحران‌های اخیر یک فرمول ساده برای حل آن در نظر گرفته می‌شود. دخالت دولت‌ها و تزریق پول به بازار و ایجاد بازار کاذب برای کالاها و سرمایه‌گذاری‌های جدید و بدین ترتیب راه افتادن بازار. اما پس از چندی دوباره بحران‌ها با شدت بیشتری بروز می‌کند و به نظر نمی‌رسد که این سیکل بحران و تزریق پول دوباره بحران و تزریق پول بتواند از بحران‌های آینده جلوگیری کند، بلکه هر بار تنها آن را به تعویق می‌اندازد تا دوباره با شدتی

بیشتر بروز کند. چرا نظام سرمایه داری از حل این بحران‌ها و ارائه یک راه حل دائمی عاجز است؟ ای سوالی است که تلاش میکنیم در این نوشته به آن پاسخ دهیم.

این بار نیز سرمایه داری با بروز بحران به وسعت تمامی کشورهای متروپل و تحت سلطه خود تلاش میکند همان فرمول قدیمی را بکار گیرد و در پی حل این بحران با همان شیوه قدیم اما در مقیاسی گسترده تر است. اگر بحران ۱۹۷۳ با تزریق پول به بخشی از کشورهای و برخی صنایع فروکش کرد، اما بحران ۱۹۹۸ در مقیاسی گسترده تر باعث فروپاشی اقتصادی جنوب شرقی آسیا شد و حوادث آرژانتین که به قول وزیر اقتصاد آن کشور روابطی عاشقانه با امریکاداشت، به از هم گسیختگی کشور انجامید.

در ۱۹۹۸ بحران به طور عمده به کشورهای پیرامونی منتقل شد که سرمایه‌های کشورهای متروپل آنها را بهشت سرمایه گذاری خود دیده بودند. تا با صدور سرمایه به آن کشورها از بحران ۱۹۷۵ رهایی یابند.

اکنون که این بحران در مقیاس جهانی، هم کشورهای متروپل و هم کشورهای اقماری سرمایه داری را دربر گرفته است هیچ کشوری از آن رهایی ندارد.

ابتدا ببی نیم مکانیزم تزریق پول و حل بحران چگونه است؟

تورم یا غارت نیروی کار

از آن هنگام که سرمایه داری تحت تاثیر تئوری‌های جان مینارد کینز اقدام به تزریق پول در جامعه کرد، بطور دائمی بخشی از دستمزد نیروی کار به سرمایه داران منتقل می‌شود. زیرا برای تولید کالا همواره قیمت جاری آن محاسبه می‌شود. به این مفهوم که هنگام سرمایه گذاری و پرداخت دستمزد به نیروی کار هزینه ی روزانه ی زندگی یک فرد دارای نیروی کار در نظر گرفته می‌شود و متناسب با هزینه ی جاری به او دستمزد پرداخت می‌گردد. تا بتواند نیروی کار مصرف شده در تولید کالا و خدمات را دوباره بازسازی کند. روشن تر آنکه پرداخت دستمزد به نیروی کار از هر نوعش، خواه کارگر تولید و یا خدمات و کارمند بخش کشوری و غیره همواره با قیمت‌های جاری حداقل در یک سال محاسبه می‌گردد. اما همه ی افرادی که دستمزد دریافت می‌کنند، هزینه ی زندگی آنان در انتهای یک سال مالی بیشتر از هزینه ی زندگی آنان در ابتدای سال است. یعنی کالای مورد نیاز خود را در طی سال همواره گران تر از آنچه که در ابتدای سال است، خریداری می‌کنند. تغییر قیمت کالاها در طی یک دوره همان سود اضافه یا ارزش افزوده و یا ارزش اضافی بیشتری است که به عنوان سود شرکت‌ها پس از کسر حقوق‌های کلان مدیران و ریخت و پاش‌های شرکت‌ها نصیب سرمایه داری می‌شود. این افزایش قیمت‌ها، با تزریق پول که در هر صورت به شکل یک وام و یا کمک به سرمایه داران پرداخت میشود، قیمت کالاها را همواره بالاتر از ارزش واقعی آنها قرار میدهد. آن فرمولی که پول به بازار تزریق میکند تارونق بازار را حفظ کرده و یا با بحران مقابله کند هر روز قیمت هارا افزایش میدهد.

یعنی اگر ارزش کالا را مجموعه ی مواد اولیه همراه با استهلاك ماشین آلات و نیروی کار به کار رفته در آن در نظر آوریم، قیمت آن در بازار همواره چیزی بیش از ارزش آن است. زیرا سود سرمایه و تورم مصنوعی نیز به آن اضافه می‌شود. تورمی که در دوره ی تولید کالا و رسیدن آن به دست مصرف کننده صورت می‌گیرد.

این تورم قیمت‌ها هر سال با تزریق پول اضافی و احتکار کالاها در هر دوره سیر صعودی طی می‌کند. علاوه بر آن

ایجاد قیمت‌های مصنوعی، خرید و فروش و واسطه‌گی ودلالی (دست به دست شدن کالاها و یا مسکن برای به دست آوردن سود) از ارزش واقعی کالاها هر روز فاصله ی بیشتری میگیرد. این مساله که پس از یک دوره ی مثلا ده ساله، ما شاهد افزایش قیمت مسکن ، به دوتا چند برابر ابتدای دوره هستیم از هر چیزی نمایان تر است.

قیمت‌های کاذب همراه با تبلیغات سرسام آور سرمایه داری برای مصرف کالاها یکی از مسایل اساسی برای تامین سودهای نجومی سرمایه داری است. بالا رفتن هر روزه ی قیمت سهام بنگاه‌های اقتصادی و شرکت‌های و هم چنین بانکها و شرکت‌های بیمه و غیره از همین مساله تفاوت قیمت و ارزش ناشی میشود. سرمایه و سود یک شرکت که بر مبنای قیمت‌های متورم شده محاسبه می‌گردد در سیستم سرمایه داری هیچ گاه مساوی با ارزش واقعی دارایی‌های شرکت و یا بنگاه اقتصادی نیست. زرق و برق ساختمان‌ها، چراغ‌های ی پر نور فروشگاه‌ها و تبلیغات پر آب و تاب یک بنگاه اقتصادی برای فروش سهام، و بالاتر نشان دادن قیمت دارایی‌ها که امری معمول در هنگام عرضه ی سهام است، تنها به گول زدن خریداران و کسب اعتبار کاذب می انجامد. و پشتوانه ی تمام این مسائل چاپ پول اضافی و تزریق آن از طرف دولت حامی شرکت‌های بزرگ است. این همه تزریق پول که در هر دوره ی رکود صورت می‌گیرد ، به هیچ عنوان نمی‌تواند پشتوانه ی تولیدکالا به صورت واقعی باشد و بالا رفتن قیمت سهام شرکت‌ها از یک سازوکار ناسالم نشأت می‌گیرد که ذاتی نظام سرمایه داری است.

بحران کنونی که از سالهای ۱۹۶۲ به بعد هم چنان تداوم دارد و مسکن های موقتی نتوانسته است آن را درمان کند از آنجا آغاز شد. که دوره رونق و بازسازی پس از جنگ که به طور عمده سرمایه‌های امریکایی حرکت می‌کرد، به پایان رسیده بود و ارزش دلار که به عنوان پول بین المللی در نظام "برتن وودز" به رسمیت شناخته شده بود رو به کاهش گذارد. اولین گسست‌ها در اقتصاد جهانی پس از جنگ در این سال‌ها آغاز شد. از آن سال به بعد سرمایه درای با ایجاد تغییرات مداوم تمام تلاش خود را به کار می‌برد تا از سقوط بازارها (که همان بازگشت قیمت‌ها به ارزش واقعی است) جلوگیری کند.

ماهیت بحران کنونی که ظاهرا از سقوط قیمت مسکن در امریکا آغاز شد، درحقیقت تداوم همان مشکلات پیشین است. جهانی سازی و خصوصی سازی که در دو دهه ی اخیر به عنوان راه حل اساسی سرمایه داری برای رونق بازار تبلیغ می‌شد، سبب گسترش شرکت‌های مالی و سرمایه‌های سرگردان در کشورهای مختلف بیش از هر زمان دیگری شد. موسسات بزرگ مالی به خصوص در امریکا سرمایه‌های خود را در سراسر جهان به گردش در آوردند. بخش عظیمی از سرمایه‌های شرکت‌های اروپایی و آسیای جنوب شرقی و هم چنین کشورهای بلوک شرق سابق از طریق موسسات عظیم مالی امریکایی تامین می‌شد و این موسسات عظیم مالی در خرید و فروش سهام بنگاه‌های دیگر و در گردش صندوق‌های مالی همانند بانک‌ها و بیمه‌ها نقش مهمی را ایفا می‌کردند. بزرگ تر شدن حجم سرمایه‌های این بنگاه‌ها سبب دخالت آنان در همه ی امور زندگی مردم و وابسته کردن کل جامعه به آن سرمایه‌ها می‌شد. هر چه سرمایه ی این شرکت‌ها بزرگ تر می‌شود، فقر و تنگدستی کسانی که جز فروش نیرو کار چیز دیگری ندارند، افزایش می‌یابد. این سرمایه‌های حجیم تنها راه تداوم سود سرمایه‌های خود را پرداخت وام در مقیاسی وسیع و بدهکار شدن خیل عظیم نیروی کار به این شرکت‌ها می‌دیدند.

{در ایران نیز وام‌های مسکن ۱۸ میلیون تومانی که الگو برداری از همین شیوه ی اقتصادی بود به راه افتاد و باعث

چند برابر شدن قیمت مسکن در یک دوره کوتاه شد. این سرمایه‌های بزرگ تر شدن هرچه بیشتر شرکت‌های سرمایه‌گذاری مسکن را به کار گرفتند و شرکت‌های خارجی مسکن نیز برای سرمایه‌گذاری در همین زمینه دعوت شدند.

و بحران کنونی از آنجا آغاز شد که دارندگان وام مسکن و وام‌های دیگر از امکان بازپرداخت وام‌های خود عاجز شدند. در یک دهه اخیر سیاست پرداخت وام مسکن به خریداران هر روز گسترش می‌یافت. در ابتدای قرن بیست و یکم هر چند مسکن‌های قبلی برای تداوم زندگی، افراد جامعه چندان کم نبود زیرا بسیاری مسکن‌های احتکار شده خالی وجود داشت، اما سرمایه‌ی حجیم شده که به سودهای کلان فکر می‌کرد و عرصه‌های فعالیت خود را کوچک می‌دید، فضای امنی در ساخت و ساز مسکن برای خود یافت و با تولید مسکن‌های جدید برای راه اندازی رونق اقتصادی آنها را با وام‌های بانکی به مردم واگذار کرد. کنگره‌ی امریکادر سال ۲۰۰۰ میلادی قانونی را به تصویب رساند که این قانون برای به تعویق انداختن بحران بود اما نقش بزرگی در بحران کنونی جهان داشته است. بر اساس این قانون موسسات مالی و پولی مجاز شدند که بدون حضور در بورس و بدون طی کردن ساز و کارهای قانونی به هر میزان و مقدار که مایل باشند از طریق پایانه‌های رایانه‌ای خود به داد و ستد و خرید و فروش هر کالایی و برای هر مدتی بپردازند. بدون آنکه این معاملات در جایی ثبت شود. در همین دوره بانک‌ها و موسسات که این قانون برای آزادی عمل آنها وضع شده بود، به تشکیل بنگاه‌های مالی‌ای پرداختند که Hedge fund (هج فاند) نامیده شدند. این بنگاه‌ها سرمایه‌هایی را که از افراد ثروتمند تهیه کرده بودند و با وام کلانی که از موسسات مالی دریافت می‌کردند، یک شبه سرمایه‌های هنگفتی را به هم زدند و به معاملات قماری در بازار پرداختند.

از این میان عده‌ای هم که دارای مسکن بودند، برای تامین امنیت درآمد خود و ترس از روز بیکاری مبادرت به خرید مسکن کردند. مسکن‌هایی که با پرداخت کمترین پول و بیشترین وام به راحتی قابل دسترسی بود. این حرکات باعث رونق بازار مسکن شد. و قیمت مسکن در طی مدت سه سال به دو تا سه برابر رسید. (سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶) و وام‌های مسکن هم چنان سیر صعودی به خود گرفت. قیمت مسکن از ارزش واقعی خود فاصله‌ی زیادی گرفت و دارندگان وام و صاحبان مسکن به یکباره ثروتمند شدند. موسسات مالی بر قیمت سهام خود افزودند و بورس سهام رونق گرفت. پول‌های کلان تزریق شده به وسیله‌ی بودجه‌های جنگی به بخش‌های مختلف سرازیر شد که یکی از آنها بخش مسکن بود. اما بحران از همین جا آغاز شد. همزمان با بالا رفتن افساط وام و حجم وام، دستمزد کارگران و کسانی که باید این اقساط را می‌پرداختند، بالا نرفته بود. دستمزدها بسیار کمتر از ارزش واقعی نیروی کار بود. به زبان دیگر قیمت‌ها بسیار بیش از ارزش واقعی کالاها بود. قیمت‌هایی که در دست شرکت‌های بزرگ بود، آنان را در مدت کوتاهی صاحب اموال فراوان کرده بود و مدیران این شرکت‌ها هر روز تفریح گاه‌های جدید در سواحل خوش آب و هوا برای خود می‌ساختند و قمارخانه‌ها و عشتزده‌های فراوان در کشورهای مختلف برای خود فراهم می‌کردند. اما ارزش واقعی اموال شرکت‌ها افزایش نیافته بود. بلکه با بورس بازی و ایجاد زرق و برق، قیمت‌های کاذب بوجود آورده بودند. دستمزد کارگران برای اجاره‌های کلان و بازپرداخت وام‌ها کافی نبود. بانک‌ها و موسسات مالی مبادرت به مصادره اموال کارگران و حراج خانه‌های مسکونی کردند، خانه‌های که با قیمت‌های کاذب عرضه شده بود. خانه‌های حراج شده آنقدر زیاد بود که خریداری نداشت. بر روی این خانه‌ها دیگر نمی‌شد وام جدید گرفت. قیمت‌های

کاذب شکست. خانه ای که با وام ۷۰۰ هزار دلاری خریداری شده بود، به ۳۰۰ هزار دلار رسید. (۱) هیچ کس خریدار نبود. به یک باره سهام موسسات مالی که با قیمت گزاف خرید و فروش می‌شد به کمتر از نصف کاهش یافت. بازار بورس این پادگان پرزرق و برق ولی بی محتوای سرمایه داری سقوط کرد.

نیروی کار دیگر رمق نداشت تا باز هم سودهای بادآورده ی سرمایه را تامین کند. هیچ چیز جز سودهای بادآورده ی سرمایه داری به خطر نیافتاده بود. قیمت‌ها فقط به سمت واقعی شدن حرکت می‌کرد. مشخص شده بود که قیمت‌ها کاذب است. و با تبلیغات و هو جنجال چنین قیمت‌هایی به مردم تحمیل شده است. اما سرمایه داری که سودش به خطر افتاده بود و قیمت کاذبش سقوط کرده بود به یک باره فغان برداشت که جامعه ی بشری در خطر نابودی است. به نجات بازار بشتابید که همه چیز در حال از دست رفتن است. آه و واویلا که مارا یعنی سودهایمان را نجات دهید. همه به تکاپو افتادند. سود به خطر افتاده بود.

افزایش کاذب قیمت‌ها تنها مربوط به مسکن نبود. قیمت نفت و حامل‌های انرژی در طی ۳ سال گذشته نزدیک به ۵ برابر شد. (نفت بشکه ۳۰ دلار تا ۱۴۷ دلار) هم روند با آن و بر طبق گزارش بانک جهانی قیمت مواد غذایی در یک سال اخیر بین ۷۱ تا ۱۰۲ درصد افزایش داشت.

{ قیمت روغن زیتون از ۶۷۸ دلار به ۱۳۷۵ دلار و روغن نارگیل از ۷۵۴ دلار به ۱۷۹ دلار و روغن بادام زمینی از ۱۱۷۰ به ۲۰۰۷ دلار در هر تن رسیده است که بین ۱۰۲ تا ۷۱ درصد است)

{ هم چنین نهادهای کشاورزی قیمت کود TSP از ۲۲۶ دلار در هر تن به ۷۱۵ دلار رسیده است که رشدی ۲۱۶ درصدی در طی یک سال داشته است و قیمت کود DAP طی یک سال مورد بررسی از ۳۴۴ دلار در هر تن به ۸۶۰ دلار رسیده رشد ۱۵۰ درصدی داشته است. (۳)

در حالی که کودهای شیمیایی تولید صنعتی است و نیروی کار در آن تغییر چندانی نداشته است. معلوم است که سودهای آن بادآورده و تابع همان قیمت‌های کاذب سرمایه داری است. محصولات کشاورزی که در اساس متکی به نیروی کار است، کمترین ترقی قیمت را داشته اند که این مساله بیانگر همان بالا رفتن ارزش افزوده و یارزش اضافی و یا سود سرمایه است.

اما سرمایه داری همین که سودش به خطر می‌افتد، مانند همه مرتجعان تاریخ فریاد برمی‌آورد که وای و فغان جهان در خطر سقوط قرار دارد و بلافاصله برای نجات آن دست به کار می‌شود که البته این دست به کار شدن باز هم از جیب مردمی است که چیزی جز فروش نیروی کار خود ندارند. باز هم از جیب کارگران و زحمتکشان است.

طرفداران جهانی سازی می‌گفتند با وارد شدن به بازار جهانی و در ارتباط قرار گرفتن با نظام حاکم در جهان اول از تکنولوژی پیشرفته همه ی جهان برخوردار می‌شوند. کشورهای عقب مانده پیشرفت می‌کنند، سرمایه‌های جدید به آنجا سرازیر می‌شود. علاوه بر آن کالاهای ارزان تولید شده در سطح جهانی در اختیار همه قرار می‌گیرد. همه می‌توانند موز و آناناس ارزان در دسترس داشته باشند و کالاهای خودشان را به سراسر جهان صادر کنند. اما دو دهه جهانی سازی جز گرانی و تورم افسار گسیخته و بیکاری و قیمت‌های کاذب چیزی به همراه نداشته است.

در ایران نیز در بازار جهانی از فروش ۱۹۷ میلیارد دلار نفت گران قیمت (۴) چیزی جز گرانی و تورم نصیب مردم نشده است زیرا که این دلارها به مراکز جذب سرمایه‌های جهانی و مکان‌های دلالی و واسطگی منتقل شده است.

بطوری که سرمایه‌ی ایرانیان در دبی بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار است (۵) و در حالی که ایران بهترین تولید کننده ی سیب و پرتغال است همواره بازارهای ایران حتی در فصل این میوه‌ها پر از سیب و پرتغال‌های کشورهای دیگر است. فقط به آن خاطر که سرمایه‌های سرگردان برای خرید و فروش نیاز به عرصه مانور دارند. کالائی باید به بازار عرضه شود که از دلالتی آن سود حاصل آید. آن هم سودهای کلان برای سرمایه‌های سرگردان. و همین سرنوشت برای کالاهای دیگر نظیر پنبه، چقدر قند، شکر، کفش و لباس و سایر تولیدات صنعتی و کشاورزی رقم می‌خورد. تولیدات بومی نابود می‌شود و کالاهای بازار جهانی روز به روز گران تر می‌شود. زیرا که بازار در دست سرمایه‌های جهانی شده و سیال است. زیرا که بازار به سودهای بادآورده و قیمت‌های کاذب نیاز دارد.

اما به یک باره همه چیز فرو می‌ریزد. بازارهای جهانی در هم می‌شکنند. دولت‌های سرمایه‌دارای به تکاپو می‌افتند تا ثبات بازار را حفظ کنند. از ناامنی جلوگیری کنند. قیمت‌ها را به روال ماقبل برگردانند تا البته سودها را حفظ کنند. مکانیسم این بازگشت در این دوره چگونه است آیا از بحران جلوگیری خواهد شد؟ سرمایه‌اری که در دوره ی جهانی سازی خود به گفته ی ریاست بانک جهانی دست آورد ۱,۴ میلیارد گرسنه را داشته است و اگر گرسنگی را به قول رییس بانک جهانی فقر مطلق بدانیم، بیش از نیمی از مردم جهان در فقر نسبی و زیر خط فقر زندگی می‌کنند. درحالی که کمتر از ده درصد از مردم جهان به ثروت‌های بادآورده و امکانات خاص دسترسی دارند. اکنون این نابرابری با فروریزی بازارهای جهانی به چالش کشیده شده است. تفاوت ارزش واقعی و قیمت‌های کاذب نتوانسته است حاکمیت اقلیت را حفظ کند. حال شیوه‌های فرار از بحران این سرمایه‌دارای چگونه است؟ این بحران چیست؟ آیا غذا به اندازه کافی وجود ندارد تا مردم روی زمین سیر شوند. آیا زمین برای ساکنان آن کوچک شده است؟ آیا لباس و یا مسکن به اندازه کافی وجود ندارد؟ یا این بحران فقط بحران سودهای بادآورده است و تنها مربوط به روابط سرمایه‌داری است. روشن است که نه غذا کم شده و نه سایر مایحتاج زندگی مردم با مشکل مواجه شده است. تنها سودها دچار بحران شده اند آنهم سودهایی که در کنار آن هیچ تولیدی صورت نگرفته است.

کمبود نقدینگی چیست؟

همواره شنیده شده است که بنگاه‌های اقتصادی از کمبود نقدینگی صحبت می‌کنند. درحالی که ما درسالهای اخیر (حداقل سه سال اخیر در ایران) شاهد دو برابر شدن نقدینگی و تورم حدود صد درصد بوده ایم. باز هم شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی از کمبود نقدینگی بحث کرده اند. در حالی که معاملات چندده میلیاردی به صورت نقدی میان شرکت‌های بورس انجام می‌شود، باز هم از کمبود نقدینگی صحبت می‌شود. گر چه هر روز دارایی شرکت‌های بزرگ افزایش می‌یابد، و شرکت‌های کوچک تر و سرمایه‌های متوسط هر روز بر ارزش خود می‌افزایند، این کمبود نقدینگی چیست؟ دارایی این اشخاص حقیقی و حقوقی صرف چه چیزی می‌شود که آنها دائم از کمبود نقدینگی می‌نالند. هر روز هل من مزید/ می‌طلبند. قیمت کالا در انبارهای سرمایه‌داران هر روز بالاتر می‌رود و آنان از کمبود نقدینگی می‌نالند. با قیمت‌های کاذب هر روز حجم سرمایه در گردش بالا می‌رود. اما سرمایه‌داران ترجیح می‌دهند که کالای خود را به قیمت ارزان‌تر بفروشند و با قیمتی آن را به مصرف کنندگان عرضه کنند که سود بیشتری نصیبشان شود.

نقدینگی زیاد به بنگاه‌های اقتصادی این امکان را می‌دهد که کالای مورد نیاز خود (بخصوص نیروی کار) را به ارزان‌ترین قیمت خریداری کنند. اما محصولات خودشان را آنقدر در انبارها نگه دارند تا به قیمت دلخواه بفروشند.

اموال خودشان روز به روز گران تر شود و با قیمت‌های کاذب آن را دست به دست کنند. اما اموال کسانی که نیازمندند (بخصوص آنکه چیزی جز نیروی کار برای فروش ندارند) راکتر از ارزش واقعی آن خریداری کنند. در نتیجه در یک سیکل و گردش نابرابر هر روز بر حجم سرمایه‌های خود بیافزایند و هرروز با افزایش انبار کالاها قیمت‌ها را افزایش دهند. اما این افزایش حجم سرمایه واقعی نیست و با غیبت خریدار در بازار و ناتوانی مصرف‌کننده (که اساسا همان دارندگان نیروی کار هستند) از خرید به قیمت‌های بالا، بحران سرمایه داری رخ می‌نماید و قیمت‌های کاذب به ارزش‌های واقعی خود سقوط می‌کند. در این جاست که فریاد سرمایه داران بلند میشود از ورشکستگی و عدم توانایی در پرداخت تعهدات خود فریاد میکنند ولی حاضر نیستند کالای خود را به ارزش واقعی بفروشند.

اکنون طرح تزریق ۷۰۰ میلیارد دلار به بازارهای مالی را طرح نجات جهانی نام داده اند و کشورهای دیگر نیز هم زمان به کمک موسسات ورشکسته خود آمده اند گویا هم چنان مشکل بهوجود آمده به علت کمبود نقدینگی است و معلوم نیست نقدینگی های قبلی کجاست؟ ژاپن برای نجات بازارهای خود ۱۱۰ میلیارد دلار به بازارها و بانکها تزریق کرد و اروپا و کشورهای دیگر بیش از هزار میلیارد به بازارهای خود تزریق کردند موسسات ورشکسته را خریدند سهام را با قیمت های کاذب از دست مردم جمع کردند بانکهای ورشکسته را دولتی کردند تا آنکه جلو سقوط سرمایه داری را بگیرند. در این طرح می‌خواهد دولت وارد بازار شود و هر سهمی را که ارزان شده است بخرد تا کم کم میزان اطمینان به سهام بازار بیشتر شود. وام بدهکاران را با پایینترین قیمت از طلبکاران خریداری کند تا پس از رونق کاذب دوباره با سود آن وصول کند.

اما این تزریق پول ها چگونه صورت می‌گیرد در همان بازار مسکن امریکا دولت می‌خواهد وام مسکن بدهکاران را خریداری کند تا قیمت ها حفظ شود. حتی دو کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا در حفظ سودهای باد آورده کاملا وحدت دارند تنها اختلاف در شیوه حفظ آن است

باراک اوباما از طرحی حمایت میکند که قبلا با آن مخالف بود. و آن طرح حراج ۹۰ روزه مسکن بده کاران است (۲). این نشان میدهد که هر دو جناح سرمایه داری به رغم اختلاف در شیوه، اما باتمام وجود از سودها حمایت میکنند. اما هر چه قدر مسکن بیشتری به حراج گذارده شود بی خانمان ها افزایش می یابند بدون آنکه قیمت ها به سطح اولیه بر گردد در نتیجه بحران فروکش نخواهد کرد. از طرف دیگر بر طبق طرح دولت کمکهای مالی به دست کسانی میرسد که توانایی پرداخت وام های مسکن خود را داشته باشند و دارای تضمین کافی برای باز پرداخت آن باشند. زیرا دولت میخواهد با جلوگیری از حراج مسکن قیمت های کاذب را حفظ کند. در حقیقت این پول را به کسانی میدهد که به بانک بدهکارند و قیمت مسکن را همان قیمت کاذب محاسبه میکند تا آنکه قیمت کاذب حفظ شود اما این طرح نیز رونق بازار را به همراه ندارد در نتیجه دارندگان مسکن مورد حمایت قرار میگیرند و نه کسانی که مسکن آنان حراج شده و یا در معرض بیکاری قرار گرفته و یا بیخانمان شده اند. دولت به کسانی وام پرداخت میکند که شغل داشته باشند. و چون در این آشفته بازار نمیتوان شغلی ایجاد کرد در نتیجه حکایت همچنان باقی است و امیدی به بهبود اوضاع در کوتاه مدت نیست. و مشکل سرمایه داری در این مرحله نه تنها حل نمیشود بلکه بحران عمیق تر خواهد شد کسانی که وام هایشان به درد سر افتاده، کمکی در یافت نمی کنند زیرا صاحبان آنها اغلب بیکارند در

نتیجه تدابیر دولت تاثیر چندانی بر حراج مسکن بدهکاران ندارد

آنها باید ابتدا تضمین پرداخت وام را بدهند تا از کمک دولتی استفاده کنند.. اگر همه بده کاران از پرداخت وام مسکن خود داری کنند میزان کل بدهی به بانک ها به ۴ تریلیارد دلار میرسد (۳) که در این صورت کمک های فعلی دردی را دوا نمیکند. هفتصد میلیارد دلار مربوط به پرداخت های معوقه است. آنچه بحران را عمیق تر کرده است عدم توانادی در باز پرداخت وام مسکن و حراج شدن مسکن است که قیمت مسکن را به نصف و یا یک سوم تقلیل داده است. مفهوم مسئله آن است که ۴ تریلیارد دلار به نصف و یا یک سوم تقلیل پیدا کرده است. و چه بسا با تداوم بحران ارزش واقعی این دارائی ها کمتر از این باشد. یعنی وجهی که به نیروی کار برای بازتولید همان مسکن و یا کالای موردنیاز پرداخت میشود. همان ارزشی که در برابر آن نیروی کار حقتش را دریافت کند و کالای تولید شده برای زندگی انسانها ضروری باشد و نه آنکه فقط برای سود سرمایه داری تولید شود. و سودهای باد آورده و ریخت و پاش های مدیران و هزینه های کشورگشائی و... در آن وجود نداشته باشد. اگر این خانه هارا بدون هزینه های زائدمسرمایه داری و چپاول و حیف و میل ها بسازیم و سود سهامداران بورسها و تفریح گاه های اختصاصی سرمایه داران را از آن حذف کنیم قیمت این خانه ها بسیار نازل تر خواهد بود. پس این بحران با این ساز و کار موجود قابل حل نخواهد بود. زیرا سرمایه داری حاضر نیست به راحتی از سود های باد آورده اش بگذرد

پایان شک درمانی:

نزدیک به ۴ دهه است که سرمایه داری از شک درمانی برای سرپا نگه داشتن اقتصاد خود استفاده می کند. هر بار که سرمایه داری با مشکلی مواجه می شود با ایجاد یک جنگ یا لشکر کشی به یک منطقه و یا با استفاده از حوادثی مانند ۱۱ سپتامبر و یا طوفان سونامی شروع به بازسازی خود و ربایش اموال مردم به صورت خصوصی سازی و تصاحب اموال مردم میکند. این شکهای وارد شده چه به وسیله ی خود سرمایه درای و یا به وسیله ی طبیعت تنها بسترهایی است که در هر کدام سرمایه درای از شوکه شدن مردم و جامعه استفاده کرده و به بازسازی خود همراه با خصوصی سازی و ربایش مال مردم پرداخته است. در هر یک از این حوادث سرمایه درای با توانایی و قدرتی که داشته، دست به بازسازی خود در صورتی جدید زده است. تا مردم بلا دیده از هر شوکی و یا جنگی به خود آمده اند، سرمایه داری بخش وسیعی از برنامه ی خود را پیاده کرده و موضع خود را مستحکم تر کرده بود. اکنون این شک درمانی ها پاسخ نمی دهد. نه جنگ عراق و افغانستان و نه ۱۱ سپتامبر و یوگوسلاوی و نه سونامی دیگر نمی تواند مشکلات سرمایه داری را حل کند. بازار سرمایه داری سقوط میکند، بدون آنکه سرمایه داری بتواند کاری انجام دهد. بلکه مجبور می شود به تزیهای قدیمی روی آورد که در دوره ی بحران ۱۹۲۹-۳۳ و ۱۹۷۳ به آن متوسل شد. و آن هم تئوری های کینزی در تزریق پول به بازار است.

در دو دهه ی گذشته سرمایه داری تلاش میکرد تا از تئوری های کینزی فاصله گرفته و با شکترایی به فکر در آوردن اموال عمومی مردم و متمرکز کردن آن در دست شرکت های خصوصی بود که یکی از مهمترین آنها خصوصی کردن ارتش و لشکر کشی ها بود. در جریان جنگ های یوگوسلاوی سابق بسیاری از امور لشکر کشی به بخش خصوصی (که در حقیقت همان صاحبان قدرت نظیر دیک چینی و رایس و دیگران بودند) واگذار شد و در لشکر کشی به عراق بخش خصوصی ارتش دارای یکصد و هشتاد هزار پرسنل است در حالیکه بخش رسمی تنها یکصد و

پنجاه هزار سرباز در اختیار دارد. اما تمام این ترفند ها نتوانست از سقوط بازار سر مایه داری جلوگیری کند بلکه سقوط آن را در ابعادی وسیع تر رقم زد

ورشکستگی بانک سرمایه گذاری لیپمن برادرز که در بخش مسکن فعال بود. مشکلات بخش مسکن و وام را به اوج خود رساند. بانک مرکزی امریکا ابتدا ۸۵ میلیارد دلار وام در اختیار شرکت بیمه IAG قرار داد تا از ورشکستگی این شرکت جلوگیری کند اما موفق نشد.

جالب است که وزیر خزانه داری امریکا بلافاصله از کشورهای دیگر نیز خواست هر چه زودتر تدابیری اتخاذ کنند و وارد بازار شوند تا از ورشکستگی و سقوط بازارهای مالی جلوگیری کنند. دولت انگلستان که مارگارت تاچر نخست وزیر دهه هفتاد آن قهرمان خصوصی سازی و حمایت از بازار آزاد شناخته می شود، در یک اقدام غیرمنتظره صحبت از ملی کردن صنایع زیربنایی رامطرح کرد. و از آن جا که این ملی کردن ها و دخالت دولت ها برای نجات سرمایه داری در حال احتضار افاقه نخواهد کرد، و باز هم شاهد زیادتز شدن فاصله ی درآمدی میان اقشار بالای اجتماعی و اکثریت مردم خواهیم بود. زیرا پرداخت خسارت به سرمایه داران از جیب مردم هر چند در مراحل قبلی میتوانست در کوتاه مدت همانند وارد کردن شک به بازار برای مدتی تضادها را به پوشاند. اما این بار این مسئله به سادگی دوران های قبل نیست

اکنون برای همه روشن شده است که همان منزل مسکونی و یا همان وثیقه ای که در نزد بانکهاست در شرایط حاضر به اندازه ی قیمت کاذبی که در زمان وام داشته است، ارزش ندارد. علت آن هم مشخص است. سرمایه داری منزل مسکونی را با سودهای سرشار خود حساب کرده و قیمت گذاری کرده است. اکنون که با بحران مواجه شده ، مشخص شده است که قیمت واقعی آن مسکن و زمین به آن اندازه که محاسبه شده، نبوده است مردم هم دیگر آن اعتماد کاذب را که در اثر تبلیغات به وجود آمده بود از دست داده اند و میدانند قیمت های هنگام وام کاذب بوده است. مسئله اصلی در تفاوت ارزش مصرف و ارزش مبادله است. خانه ی مسکونی همان خانه ی مسکونی است حال چه متری مربعی یک میلیون قیمت گذاری شود یا ۱۰۰ میلیون. در هر صورت باید واحدی باشد که بتوان در آن زندگی کرد (۶). قیمت کاذب در اثر حقه بازی های بازار بر روی آن گذراده می شود به هیچ عنوان ارزش واقعی نیست. و آن زمانی معلوم می شود که یک نفر بانیروی کار دارای مهارت متوسط بخواهد برای بازتولید نیروی کار خود در مکانی استراحت کند. در آن بخورد و بیاشامد و تولید مثل کند. اکنون بطور مشخص قیمت نیروی کار متوسط در بازار برای پرداخت قیمت های کاذب تعیین شده به وسیله ی حقه بازی های سرمایه داری کفایت نمیکند. قیمت نیروی کار در بازار بسیار کمتر از ارزش واقعی آن است بحران سرمایه داری آن جا است که نیروی کار بسیار کمتر از ارزش واقعی خود به فروش میرسد و کالاهای سرمایه داری بسیار بیشتر از ارزش واقعی خود قیمت گذاری میشود و تا این فاصله پر نشود، بحران سرمایه داری پایان نمی پذیرد.

با وارد کردن شک جدید به بازار یعنی تزریق پول اضافه، تنها بدهی های نیروی کار به تعویق می افتد و سرمایه داری می خواهد که این طلب خود را از نیروی کار همراه با بهره اش در آینده وصول کند. یعنی دوباره قیمت مسکن و سایر ضروریات زندگی را بالا ببرد. هنگامی که به قیمت کاذب بازار دست یافت، شروع به مصادره مسکن و فروش آن بکند. آنگاه دوباره همین مساله پیش می آید. آیا خریدار کافی در بازار وجود دارد، آیا قیمت نیروی کار با ارزش واقعی

آن تا چه حد نزدیک است؟ آیا میلیون‌ها نفر که تنها نیروی کار خود را برای فروش در اختیار دارند، به خیابان‌ها نخواهند ریخت و آیا می‌تواند جهان فقط برای زندگی عده‌ی خاصی باشد. بحران در یک سیکل اقتصادی در سطحی عمیق‌تر در انتظار خواهد بود.

(۱) میزگرد مسائل اقتصادی صدای امریکا مهر ۸۷

(۲) روزنامه دنیای اقتصاد (۷۸/۸/۲) نقل از نیویورک تایمز

(۳) همان منبع

(۴) روزنامه اعتماد ملی ۸۷/۷/۲۷

(۴) معاملات نفت همواره با سرر سید است مثلاً خرید نفت در امروز با قیمت امروز و تحویل یک یا دو ماهه. همچنین در اغلب قرار دادهای دائمی حق تغییر قیمت شش ماهه و یا بیشتر است فروش های تک محموله و یا خورده فروشی همواره بخش اندکی از معاملات نفت را در بر میگیرد به همین جهت بیشترین سود فروش نفت را شرکت های سلف خر و یا پیش خرید کننده میبرند شرکت های بزرگ نفتی با سرمایه های عظیم با پیش خرید نفت به راحتی قیمت آنرا در بازار بالاوپائین میکنند به طوری که حد اکثر سود را دریافت کنند نوسان عظیم قیمت نفت همواره در این را بطه است و در هنگام نزول قیمت پیش خرید ها متوقف میشود و در هنگام صعود قیمت نفت این پیش خریدها افزایش می یابد - این بازار قمار سرمایه داری است که همواره در آن بزرگ ترها برنده هستند

(۵) روزنامه دنیای اقتصاد ۵ مهر ۸۷

(۶) روند افزایش وام مسکن در ایران همان برنامه ایجاد قیمت های کادب برای بدست آوردن سودهای کلان شرکتها است. وام های مسکن که در سه سال گذشته از شش میلیون تومان به ۱۸ میلیون تومان رسید اکنون با افزایش قیمت های مسکن به سی میلیون تومان رسیده است تا آنکه بازار در احتضار مسکن را همچنان سر پا نگه دارد و سود سرمایه گذاران را حفظ کند. حتی کارشناسان بازار سرمایه این وام ها را تنها به نفع انبوه سازان مسکن و به ضرر مصرف کنندگان میدانند (جهان اقتصاد ۸۷/۷/۲)